

جریان‌های سیاسی در انقلاب مشروطیت ایران

مصاحبه‌ای است با آقای علی پیرحسین‌لو که در شماره‌های ۱۶ و ۱۷ مرداد ۱۳۸۱ روزنامه/ایران منتشر شد.

پیرحسین‌لو: در ابتدا بفرمایید که چه قشرها و طیف‌هایی از جامعه آن روز در انقلاب مشروطه فعال هستند و اگر بخواهیم یک جریان شناسی از جنبش مشروطه داشته باشیم، جایگاه هر یک از این طیف‌ها در آن جنبش اجتماعی چیست؟

شهبازی: گروه‌های اجتماعی فعال در انقلاب مشروطه را می‌توانیم به شش طیف تقسیم کنیم: اول، آن بخش از جامعه است که بدنه و بستر عمومی انقلاب مشروطه را تشکیل می‌داد و از آن می‌توانیم با عنوان توده مردم یاد کنیم. این توده مردم به‌طور عمده شامل طبقات متوسط و فقیر شهری می‌شد و مهم‌ترین و فعال‌ترین بخش آن را کسبه و بازاریان و اهل حرف و صنعت تشکیل می‌دادند. البته در برخی مناطق روستایی، مانند گیلان، لاسم‌دلی و... در آن دوران صورت‌های شرکت مشروطه، طبقات متوسط شهرهای بزرگ شکل می‌داد. این مردم به‌طور عمده بدسید رؤسا و ریش‌سفیدان و کدخدایان محلات و اصناف و کلاتران و کدخدایان روستاها و ایلات و طوایف هدایت می‌شدند که تا آن زمان نقش مؤثری در ساختار اجتماعی ایران داشتند. یعنی توده مردم شهری و روستایی و عشایری به شکل آحاد منفرد و انبوهه (mob) کمتر فعال بودند و مشارکت مردم از طریق ساختارهای مدنی صورت می‌گرفت. تجلی این ساختار را در فرمان مشروطه می‌یابیم آنجا که به طبقات معین، یعنی شاهزادگان و علما و اعیان و ملاکین و تجار و اصناف، اجازه داده می‌شود که نمایندگان منتخب خود را برای عضویت در مجلس برگزینند.

دومین گروه اجتماعی علما و وعاظ و طلاب هستند که با توده مردم و کسبه و بازاریان پیوند نزدیک داشتند و نقش مهمی در برانگیختن توده مردم ایفا نمودند. در آن دوران علما به عنوان سخنگوی مردم در برابر حکومت شناخته می‌شدند و اصطلاح «علمای ملت» در مقابل «اولیای دولت» کاربرد فراوان داشت. در میان علما، نقش مراجع ثلاث مقیم عتبات (آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی) بسیار مؤثر بود و وعاظ بزرگی چون شیخ مهدی سلطان‌المکملین و شیخ محمد سلطان‌المحققین نقش مهمی در برانگیختن مردم داشتند. یکی از انتقاداتی که به تاریخنگاری مشروطه می‌توان وارد کرد، عدم توجه کافی به جایگاه مراجع ثلاث است. در حالی که این جایگاه، به‌ویژه نقش آخوند خراسانی، بسیار بزرگ است در حدی که از آخوند خراسانی می‌توان به عنوان رهبر انقلاب مشروطه یاد کرد. اگر علمای تهران در جهت مشروطه حرکت می‌کردند و این حرکت از حمایت مردم برخوردار می‌شد همه به اعتبار نقش مراجع ثلاث و به‌ویژه آخوند خراسانی بود.

البته یکی دیگر از مراجع تقلید آن عصر، آقا سید محمدکاظم طباطبایی یزدی (صاحب) ، در ماجرای مشروطه رویه بی‌طرفی در پیش گرفت. در مورد یزدی نیز باید متذکر شوم که عدم مشارکت وی در انقلاب مشروطه به دلیل بدبینی نسبت به حوادث ایران و ماهیت حرکت مشروطه بود نه به دلیل غیرسیاسی بودن و پرهیز از دخالت در امور سیاسی. ایشان اندکی قبل از فوت آخوند خراسانی فتوای تاریخی خود را صادر کرد و مسلمانان را به جهاد علیه اشغالگران ایتالیایی در لیبی و انگلیسی و روسی در ایران فراخواند و این هجوم استعمار اروپایی را «جنگ صلیبی» نامید. آیت‌الله یزدی هفت سال پس از آخوند خراسانی زندگی کرد و در این سال‌ها در نجف اشرف مرجعیت مطلق داشت و زمانی که قوای انگلیس بین‌النهرین (عراق) را اشغال کردند فتوای جهاد صادر کرد و فرزند ارشد ایشان، آقا سید محمد یزدی، از رهبران جهاد ۱۹۲۰ عراق بود.

بعد از پیروزی مشروطه اول، و در جریان مبارزه جدیدی که علیه محمدعلی‌شاه آغاز شد، علمای فعال در مشروطه به دو گروه اصلی تقسیم شدند. یک گروه از خلع محمدعلی شاه دفاع می‌کرد و گروه دیگر خطر اصلی را از جانب غرب‌گرایان افراطی می‌دید و نه تنها دلیلی برای مبارزه و خلع محمدعلی شاه نمی‌یافت بلکه حتی حفظ او را ضرور می‌دانست. معروف‌ترین چهره گروه اخیر شیخ فضل‌الله نوری است که یکی از علمای درجه اول تهران بود و برخلاف تبلیغات شدیدی که در آن زمان و بعدها علیه او صورت گرفت در میان مردم محبوب و خوشنام بود. توجه کنیم که کلنل پیکات، وابسته نظامی سفارت انگلیس، در گزارش بیوگرافیکی که در سال ۱۳۱۶ ق. به لندن

ارسال کرده، شیخ فضل‌الله نوری را چنین توصیف کرده است: «بسیار باسواد است. زندگی منزّه و فقیرانه‌ای دارد. بسیار مورد احترام است.»

در میان علما، کمتر، و وعاظ و طلاب، بیشتر، گروهی نیز وجود داشت که باید از سایر اقشار روحانیت تفکیک شود. این گروه شامل افرادی است که در کسوت روحانیت بودند ولی یا از نظر فکری در صف تجددگرایان غرب‌گرا جای داشتند و یا با این گروه همکاری می‌کردند و عملکرد ایشان علیه روحانیت در کل بود. از این افراد در کسوت علما باید به سید اسدالله خرقانی و شیخ ابراهیم زنجانی اشاره کرد. خرقانی مدت‌ها در بیت آخوند خراسانی از نفوذ فراوان برخوردار بود و از این طریق تأثیر بزرگی بر تحولات مشروطه نهاد. زنجانی در دوران مشروطه اوّل شخصیت مهمی نبود و در زنجان اقامت داشت. او به‌عنوان نماینده مجلس اوّل وارد حوادث مشروطه شد و از آن پس به یکی از شخصیت‌های مؤثر فکری و سیاسی تجددگرایان غرب‌گرا بدل شد. در میان وعاظ ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ از این گروه بودند و در میان طلاب افراد سرشناس متعددی به این طیف تعلق داشتند که شاخص‌ترین آن‌ها سید حسن تقی‌زاده است.

نکته مهم پیوند عمیق این گروه است با دیوان‌سالاران غرب‌گرا و تجار بزرگ کمپرادور- یعنی دو گروه اجتماعی عمده‌ای که درباره آن‌ها توضیح خواهم داد؛ و نیز با انجمن‌های سری فعال در مشروطه و پس از آن. برای مثال، زنجانی را حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی، از دولتمردان سرشناس عهد قاجار، کشف کرد و برکشید و اولین رساله زنجانی به کمک نظام‌السلطنه تکثیر شد. برخی محققین این رساله را، که بستان الحق نام دارد، مهم‌ترین رساله سیاسی دوران مشروطه می‌دانند. ارتباطات نزدیک زنجانی با میرزا مهدی خان غفاری کاشانی (وزیر همایون)، در دوران حکومت وزیرهمایون بر زنجان، سبب شد که زنجانی به مجلس اوّل راه یابد. ملک‌المتکلمین نیز پیوند نزدیک با این گروه داشت و اولین رساله او به‌نام من الخلق الی الحق در زمان اقامت دو ساله وی در بمبئی با پول تجار بزرگ پارسی (زرتشتی) این شهر چاپ شد که اعتراض شدید مسلمانان بمبئی را برانگیخت و به‌دلیل این اعتراضات ملک‌المتکلمین مجبور به ترک هند و بازگشت به ایران شد.

سومین گروه اجتماعی که در انقلاب مشروطه شرکت فعال دارد، بخشی از کارگزاران دولتی هستند که آن‌ها را دیوان‌سالاران غرب‌گرا می‌نامم. هسته اصلی این بخش از رجال و دولتمردان را کسانی تشکیل می‌دادند که در وزارتخارجّه شاغل بودند و یا با اروپای غربی آشنایی داشتند. اصولاً تأثیر کارمندان وزارت خارجّه بر تحولات فکری قرن نوزدهم هم در ایران و هم در عثمانی بسیار بزرگ است. این طبقه جدید

دیوان‌سالاران غرب‌گرا در عثمانی از اوایل قرن نوزدهم و در دوران سلطنت محمود دوم انسجام یافت و در ایران کمی دیرتر و از دهه ۱۸۷۰ میلادی و صعود میرزا حسین خان سپهسالار به صدارت. به این ترتیب، در جامعه ایران، مانند عثمانی، گروه جدیدی پیدا شد که خود را «ارباب قلم» می‌نامید. این واژه در گذشته هم علمای دینی را دربرمی‌گرفت و هم دیوانیان را و به‌طور کلی شامل همه فضلا و نخبگان می‌شد. ولی در معنای جدید، منظور از «ارباب قلم» کارگزاران دولتی و دیوان‌سالاران عالی‌رتبه غیر روحانی بود.

این گروه اولین منادیان تجددگرایی به سبک غربی در ایران بودند و به‌عبارت دیگر استخوان‌بندی اصلی و اولیه جریانی را تشکیل می‌دادند که غرب‌گرایی می‌نامیم. از عهد ناصری وزارت خارجه تا حدودی از یک ساختار الیگارشیک برخوردار شد یعنی در انحصار یک شبکه بسته و خویشاوند قرار گرفت. اعضای خانواده‌های معینی طی چند نسل مناصب حساس این دستگاه را به‌دست داشتند و از درون همین خاندان‌ها بود که کارگزاران غرب‌گرای عهد قاجار بیرون آمدند و مقامات مهمی را در سطح ملی اشغال کردند. این طبقه جدید کارگزاران دولتی سرشت دوزیستی داشتند یعنی هم در حکومت بودند و از مزایای مادی و اقتدار سیاسی ناشی از تصدی مناصب حکومتی بهره‌مند بودند و هم در موضع اپوزیسیون جای داشتند و متقدین ساختار سیاسی و اجتماعی ایران به‌شمار می‌رفتند و تحول این جامعه به‌سوی یک الگوی مطلوب و خاص را جستجو می‌کردند. این الگو آرمانی و اتوپیک نبود بلکه همان الگوی موجودی بود که در اروپای غربی وجود داشت. دوزیستی و ذوحياتین بودن به این طبقه جدید امکانات بالقوه و بالفعل فراوانی اعطا می‌کرد و به ایشان این قدرت را داد که بر فرایند انقلاب مشروطه به‌شدت تأثیر بگذارند و در نهایت به‌عنوان مدیران حکومت جدید مشروطه قدرت را به‌دست گیرند. به‌عبارت دیگر، این نخبگان دوزیستی هم از الطاف ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه و احمد شاه برخوردار بودند؛ به مناصب مهم دولتی دست می‌یافتند و برای انجام مأموریت‌های مهم به خارجه اعزام می‌شدند، و از طریق اهرم‌ها و رانت‌های حکومتی و با اخذ رشوه به ثروت‌های هنگفت دست می‌یافتند، و هم از موضع اپوزیسیون در جهت تخریب وضع موجود می‌کوشیدند و از این طریق وجیه‌المله می‌شدند. بخش مهمی از مسائلی را که ما به‌عنوان سیر تحول فکری در مشروطه مورد مطالعه قرار می‌دهیم در واقع بازتاب سیر تحول نظری در این گروه اجتماعی متنفذ و بسیار مؤثر است. پس از خلع محمدعلی‌شاه، تحول نظری در درون این گروه پایه‌های استقرار دیکتاتوری پهلوی را بنا نهاد و در دوران پهلوی اول یک الیگارشی حکومتگر پدید آورد که اقتدار آن‌ها تا پایان سلطنت پهلوی دوم تداوم

یافت.

چهارمین گروه اجتماعی فعال در مشروطه گروهی است که بهترین واژه برای طبقه‌بندی آن **کمپرادور** است. کمپرادور واژه پرتغالی و به معنی واسطه است. کمپرادورسم یا نظام کمپرادوری را استعمار پرتغال در قرن شانزدهم در شرق رواج داد و کمپرادور به واسطه میان پرتغالی‌ها و مردم بومی اطلاق می‌شد. این اصطلاح در اوایل قرن نوزدهم در بنادر چین رواج گسترده یافت و به چینی‌هایی اطلاق می‌شد که به‌عنوان راهنما و مترجم تجار اروپایی و آمریکایی تریاک عمل می‌کردند. تقریباً هر تاجر اروپایی و آمریکایی یک کمپرادور چینی در کنار خود داشت. بتدریج، این سیستم در سراسر آسیای جنوب شرقی و شبه‌قاره هند رواج یافت و طبقه‌ای بسیار ثروتمند شکل گرفت که کارکرد واسطگی و دلالتی کمپانی‌های غربی را در سرزمین خود به‌دست داشتند.

در ایران این نظام کمپرادوری در دوره قاجاریه تکوین یافت و گروه اجتماعی مقتدری از تجار بزرگ ایجاد کرد. این گروه را از کسبه و بازاریان تفکیک می‌کنم زیرا تجار بزرگ کمپرادور هم از نظر پیوند با کانون‌های استعماری غرب و هم از نظر بافت فرهنگی و اهداف سیاسی با توده کسبه و بازاریان تفاوت ماهوی داشتند. در واقع، کسبه و بازاریان مهم‌ترین بخش طبقه متوسط را تشکیل می‌دادند ولی تجار بزرگ کمپرادور از پیوند نزدیک و همدلی با دیوان‌سالاران غرب‌گرا برخوردار بودند. این گروه اجتماعی از حوالی نیمه قرن نوزدهم و در دوران محمد شاه قاجار و اوایل عهد ناصری در ایران شکل گرفت. در آن زمان برای اولین بار بازارهای ایران مورد هجوم گسترده کالاهای انگلیسی، به‌ویژه منسوجات پنبه‌ای، قرار گرفت و این موج به ورشکستگی صنعت‌گران و تجار ایرانی انجامید. برای مثال، در دهه ۱۸۴۰ بارون دوبد از ورشکستگی صنایع نساجی خوزستان خبر می‌دهد. هجوم کالاهای غربی به بازار ایران با واسطه تجار بزرگی صورت می‌گرفت که منافع آن‌ها به‌کلی با منافع بازاریان و تجار متوسط و کسبه تفاوت داشت. این گروه هم از نظر جایگاه و نقش اقتصادی و سیاسی و هم از نظر روانشناسی و فرهنگ کاملاً مشابه با کمپرادورهای جنوب شرقی آسیا و هند بودند. بزرگ‌ترین تجار ایران در آن زمان در زمره این کمپرادورها بودند مانند حاج معین‌التجار بوشهری و حاج محمد حسن امین‌الضرب و ارباب کیخسرو جهانیان و ارباب جمشید جمشیدیان. عملکرد کمپرادورهای ایرانی فقط به حوزه تجارت محدود نبود و امور مالی را نیز دربرمی‌گرفت و به‌دلیل پیوند با دستگاه حکومتی و ارتباط نزدیک با دیوان‌سالاران غرب‌گرا نقش مهمی در تحولات مشروطه و سوق دادن آن به سمت اهداف و منافع خود ایفا نمودند. برای مثال، می‌دانیم که دو تجارتخانه جمشیدیان و

جهانیان در زمان فعالیت برای خلع محمدعلی‌شاه مخفیانه مقادیر فراوانی اسلحه وارد ایران کردند.

تاریخچه **خاندان امین‌الضرب** نمونه شاخصی از چگونگی تکوین و عملکرد اقتصادی و سیاسی این گروه اجتماعی است. برخلاف برخی اظهارنظرها، خاندان فوق را به هیچ‌وجه نمی‌توان در زمره بنیانگذاران سرمایه‌داری ملی در ایران جای داد بلکه به‌عکس عملکرد آن مصداق بارز نظام کمپرادوری است. قهرمان میرزا سالور (عین‌السلطنه) در خاطرات خود، که از منابع مهم و تازه انتشار یافته تاریخ معاصر ایران است، شرح مختصری از زندگی حاج محمد حسن امین‌الضرب به‌دست داده که مورد تأیید سایر اسناد و مدارک تاریخی است. او می‌نویسد: حاج محمد حسن از اصفهان به تهران آمد. ابتدا دوره‌گردی می‌کرد و سوزن و سنجا می‌فروخت. سپس دکانی باز کرد و به واردات پارچه‌های زری تقلبی از فرنگ مشغول شد. حبه شکل زری‌های اصل ایران... به قیمت اصل فروخت و خیلی منفعت کرد که جزو تجار معتبر شد و تا مدت‌ها این زری‌ها را به قیمت اصل خریدند. در زمان آقا ابراهیم امین‌السلطان، پدر اتابک، وارد کارهای دولتی و مدیر ضرابخانه شد. این دو در شراکت با هم «تقلب زیاد در سکه دولت کردند» در زمان علی‌اصغر خان امین‌السلطان (اتابک) ضرابخانه را اجاره کرد و ضرب سکه‌های سیاه را گسترش داد و از طریق تقلب در ضرب مسکوکات هیجده کرویر ثروت برای پسرش، حاجی حسین امین‌الضرب، به ارث گذاشت.

همانطور که عرض کردم، این گروه اجتماعی پیوند نزدیک با دیوان‌سالاران غرب‌گرا داشت در حدی که گاه خاندان‌های کمپرادور و دیوان‌سالار یکی می‌شدند. نمونه بارز، خاندان فروغی است. نیای این خاندان به‌نام آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی کار خود را به‌عنوان کارگزار کمپانی‌های جهانوطن تریاک، از جمله کمپانی ساسون بمبئی، شروع کرد و فرزندان او به رجال درجه اول دوران مشروطه بدل شدند و از نظر سیاسی و فکری تأثیرات بزرگ بر جای نهادند.

پنجمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه سران ایلات و عشایر هستند. این گروه، که تقریباً تمامی توده مردم عشایر نیز از آن‌ها پیروی می‌کردند، نقش مهمی در حوادث مشروطه داشت. توجه کنیم که در آن زمان ایلات و عشایر حدود ۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ده میلیونی ایران را در برمی‌گرفتند یعنی حدود ۲۵ درصد کل جمعیت. این گروه به‌دلیل وضع خاص شیوه زیست عشایری مهم‌ترین نیروی نظامی مؤثر در جامعه به‌شمار می‌رفت و تنها با مشارکت آن بود که پیروزی مشروطه‌خواهان می‌توانست تحقق یابد. از نظر موضع‌گیری سیاسی این گروه را یکدست نمی‌توان دانست. در دوران مبارزه با محمدعلی‌شاه برخی مخالف شاه بودند و برخی هوادار او.

مهم‌ترین ایلات هوادار مشروطه قشقایی‌ها و بختیاری‌ها بودند. ولی حتی سران ایل بختیاری را، که نقش اصلی را در خلع محمدعلی‌شاه ایفا کردند، در یک صف سیاسی واحد نمی‌توان جای داد. در همان زمان که حاج نجفقلی خان صمصام‌السلطنه ایلخانی و حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری عازم فتح تهران بودند، سردار جنگ بختیاری در تبریز علیه مشروطه‌خواهان می‌جنگید، امیرمفخم در تهران از محمدعلی‌شاه حمایت می‌کرد و حاجی خسروخان سردارظفر از طرف شاه مأمور شد که به اصفهان برود و با صمصام‌السلطنه بجنگد. شیخ خزعل، رئیس عشایر عرب محمره که در آن زمان مقتدرترین شیخ سراسر مناطق شمالی و جنوبی خلیج فارس به‌شمار می‌رفت، نیز از هواداران مشروطه بود.

ششمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه روشنفکران هستند. البته روشنفکران جدید به‌عنوان یک گروه اجتماعی قابل‌اعتنا در زمان مشروطه هنوز در جامعه ایران پدید نیامده بود. ظهور این گروه اجتماعی، یعنی کسانی که از طریق حرفه‌های جدید فکری ارتزاق می‌کنند، در جامعه ایرانی بیشتر متعلق به تحولات دهه ۱۳۴۰ شمسی و گسترش شهرنشینی و پیدایش امکان اشتغال در حرفه‌های جدید روشنفکری (مانند روزنامه‌نگاری و نویسندگی و پژوهش علمی و غیره) است. منظور من حلقه‌های اولیه روشنفکری ایران است که هنوز وزن و اهمیت اجتماعی قابل‌اعتنا نداشت. فضلا و نویسندگان و کسانی را که در پیرامون مطبوعات و محافل فکری عصر مشروطه گرد آمدند می‌توان در قالب این گروه اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. البته این تقسیم‌بندی با معیارهای مختلف می‌تواند بی‌اعتبار شود. مثلاً، علما و سایر صنوف روحانی و نیز کارگزاران دولتی را نیز طبق یک تعریف باید در قالب گروه اجتماعی روشنفکران طبقه‌بندی کرد زیرا کارکرد همه این گروه‌ها مبتنی بر کار فکری است. مفهوم روشنفکری در واژگان سیاسی ایران بسیار مبهم است. معمولاً زمانی که از تحولات مشروطه سخن می‌رود، واژه روشنفکر برای اطلاق به نیروهای سیاسی تجددگرا یا غرب‌گرا به‌کار می‌رود. این تعریف از روشنفکر به‌نظر من نادرست است.

متأسفانه، در اندیشه سیاسی معاصر ایران مفهوم “روشنفکر” معنایی خاص یافته است. در این تعریف از واژه روشنفکر منظور نخبگان فکری جامعه، به‌عنوان افراد و گروه‌های اجتماعی شاغل در حرفه‌های تولید فکری صرفنظر از تعلقات و گرایش‌های نظری و سیاسی و اجتماعی آنان، نیست. آنچه از مفهوم روشنفکر فهمیده می‌شود نه تولیدکنندگان فکری و فرهنگی بلکه نوعی اپوزیسیون سیاسی و فکری در درون جامعه است. در این تعریف آنچه فراموش شده کارکرد اصلی این گروه اجتماعی است که علت وجودی آن را می‌سازد یعنی تولید و آفرینش نظری و فرهنگی. و در این معنای

خاص است که می‌توان صرفاً به اعتبار تعارض با وضع موجود ”روشنفکر“ بود بی‌آنکه به حرفه فکری اشتغال داشت یا حتی از دانش و آگاهی حداقل در این قلمرو برخوردار بود.

پیرحسین‌لو: به نظر شما علت اصلی افول نقش مراجع سه‌گانه در تاریخنگاری مشروطه چیست؟ آیا این یک اشکال علمی است که به تاریخنگاری وارد می‌کنید، یا معتقدید که تعمدی در حذف اینان از تاریخ وجود دارد؟

شهبازی: این غفلت هم ناشی از ضعف تاریخنگاری مشروطه است و هم عامدانه. اصولاً ما در حوزه مشروطه نیز، مانند سایر عرصه‌های تاریخنگاری معاصر، بسیار ضعیف هستیم و کارهایی که انجام شده ناکافی است. مثلاً، تاریخ کسروی را در نظر بگیرید که معروف‌ترین تاریخ مشروطه است. این کتاب درباره برخی مقاطع مهم انقلاب مشروطه به کلی ساکت است. یا در تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی بخش مهمی از حوادث مشروطه اصلاً بیان نشده است. مثلاً در کتاب فوق درباره ماجرای اتابک، که از گره‌گاه‌های تاریخ مشروطه است، مطلب قابل‌اعتنایی مندرج نیست. موارد متعددی را می‌توانم ذکر کنم که بخش‌هایی از یادداشت‌های ناظم‌الاسلام، در همان چاپ اول آن، سانسور شده و دلایلی وجود دارد که این اقدام را تعمدی نشان می‌دهد نه تصادفی. انبوه اسناد و خاطرات و منابع داخلی و خارجی که در طول سال‌های اخیر منتشر شده، انجام پژوهش‌های جدید در زمینه انقلاب مشروطه را کاملاً ضرور ساخته است. در زمینه نقش مراجع ثلاث نیز این فقر تاریخنگاری مشاهده می‌شود. برای مثال، ما هیچ‌گونه بیوگرافی مستند علمی از زندگی آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی و سید کاظم یزدی در دست نداریم همانطور که تک‌نگاری درباره سایر رجال و حوادث مشروطه بسیار نادر است. حتی اسناد مهم آرشیوهای انگلیس و روسیه درباره حوادث مشروطه در تاریخنگاری ایران بازتاب بسیار اندک داشته است. دو مجموعه که به نام کتاب آبی و کتاب نارنجی به فارسی ترجمه و منتشر شده، تنها گزیده‌ای است از کوهی از اسناد خارجی در زمینه حوادث مشروطه ایران. غرض‌ورزی نیز در کار بوده است. یعنی در برخی از کتاب‌های منتشر شده تعمدی در کار است که نقش و جایگاه مراجع ثلاث کمتر از واقع نشان داده شود و نقش گروه‌هایی که در واقع امر تأثیر اندک یا محدودی داشتند برجسته‌تر از واقعیت شود. تحریف‌های آشکار هم کم نیست. برای مثال، دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ مشروطه خود تا توانسته به سود پدرش، ملک‌المتکلمین، اغراق و جعل

کرده است. یک نمونه، مراسم افتتاح اولین جلسه مجلس مشروطه است. این جلسه با سخنرانی میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (صدراعظم) از طرف دولت و شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین از طرف ملت افتتاح شد. در آن زمان سلطان‌المتکلمین به "خطیب ملت" شهرت داشت و مورد وثوق کامل مراجع ثلاث نیز بود. دکتر ملک‌زاده این نطق مهم سلطان‌المتکلمین را در کتابش به‌نام پدرش، میرزا نصرالله خان بهشتی (ملک‌المتکلمین) چاپ کرده است. یعنی در افتتاح مجلس گویا ملک‌المتکلمین چنان مقامی داشت که به‌عنوان سخنگو و زبان ملت سخنرانی افتتاحیه کرد. این یک جعل آشکار است. ملک‌المتکلمین در این زمان مطرود و بدنام بود. در میان مردم محبوبیت نداشت. به نام بابی شهرت فراوان داشت و اخیراً نیز خانم منگل بیات در کتابش رسماً او را به‌عنوان بابی معرفی کرده است. آقا نجفی اصفهانی بارها او را طرد کرده بود و در دوران حوادث مشروطه اوّل حتی یک بار در صحن حرم قم سخنرانی نکرد. چگونه چنین آدمی می‌توانست به‌عنوان خطیب و سخنگوی ملت در افتتاح مجلس لایحه بخواند؟ واقعاً چرا دو واعظ بزرگ و مؤثر انقلاب مشروطه، یعنی سلطان‌المتکلمین و سلطان‌المحققین، در تاریخ‌نگاری مشروطه گمنام مانده‌اند؟ امروزه چند نفر از کتابخوانان ما سلطان‌المتکلمین را می‌شناسند، در حالی که ملک‌المتکلمین شهرت فراوان دارد. در واقع، باید عرض کنم که بخش مهمی از کارنامه سلطان‌المتکلمین خوشنام به‌سود ملک‌المتکلمین بدنام مصادره شده است. شناخت موارد فراوانی از این دست به کار تخصصی سنگین و متکی بر اسناد نیاز دارد که متأسفانه انجام نشده است. بنابراین، ما هنوز یک دوره تاریخ جامع و مستند و علمی از انقلاب مشروطه در دست نداریم.

پیرحسین‌لو: آنطور که شما مطرح کردید، برنده نهایی در این ماجرا همان دولتمردان دوزیستی هستند که بر موج اجتماعی برخاسته از فکر مشروطه‌خواهی سوار می‌شوند و به حکومت می‌رسند. چگونه این گروه بوروکرات‌ها موفق می‌شوند علما و روشنفکران را کنار گذاشته و خود در رأس مشروطه‌خواهان قرار گیرند؟

شهبازی: با توضیحاتی که درباره خصلت دوزیستی دیوان‌سالاران غرب‌گرا عرض کردم، راز این موفقیت روشن است. باید عرض کنم که این گروه، یعنی نخبگان سیاسی دوزیستی، خارج از حاکمیت قبل از مشروطه قرار نداشتند. آن‌ها زائیده حکومت قاجار و در متن دستگاه دیوانی آن بودند و اهرم‌های بسیار متنفذ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را در دست داشتند. مثلاً، ضرابخانه و مالیه کشور در دست حاج حسین امین‌الضرب بود. نصرالله خان مشیرالدوله، که اولین صدراعظم مشروطه است، قبلاً نیز

وزیر خارجه و صدراعظم و از رجال سیاسی درجه اول بود. مشیرالدوله و پسرانش، حسن مشیرالملک و حسین مؤتمن‌الملک که بعداً نام خانوادگی پیرنیا را بر خود نهادند، نقش مهمی در اخذ فرمان مشروطیت داشتند. منابع معتبر و متعدد تصریح دارند که ثروت مشیرالدوله از طریق رشوه به‌دست آمده و او در آغاز کارش چیزی نداشت. مثلاً گفته می‌شود که در اخذ امتیاز نفت داری، مشیرالدوله پانصد سهم بابت دلالتی دریافت کرد و در زمان مرگ ۲۵ میلیون تومان آن زمان ارث باقی گذاشت که میان دو پسر و یک دخترش تقسیم شد. کسی که فرمان مشروطه را از مظفرالدین‌شاه گرفت، همان میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون) است که درباره‌اش توضیح دادم. وزیر همایون پسر فرخ خان امین‌الدوله کاشی است که معاهده ننگین ۱۸۵۷ پاریس را منعقد کرد و انتزاع هرات از ایران را سبب شد. مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: «گرفتن امضا را به وزیر همایون واگذار کردیم که به مزاح قانون را به عرض برساند.» در عثمانی نیز همین‌طور بود و مشروطه عثمانی نقش فائقه را در قدرت سیاسی به دیوان‌سالاران غرب‌گرا واگذار کرد که قبلاً نیز در حکومت بودند و به این ترتیب اهرم‌های کافی را برای انحلال نظام عثمانی و استقرار دیکتاتوری آتاتورک به‌دست آوردند. دیوان‌سالاران غرب‌گرای ایران نیز پس از مشروطه این اهرم‌ها را به‌طور کامل به‌دست آوردند و سرانجام حکومت مورد نظر خود را در قالب دیکتاتوری پهلوی بر ایران تحمیل کردند.

در جریان انقلاب مشروطه، تلقی‌هایی که از واژه «مشروطه» می‌شد به‌کلی متفاوت بود و هر گروهی آرمان خود را در نظر داشت و تصور می‌کرد پیروزی مشروطه یعنی تحقق این آرمان. مثلاً، علمای شیراز در یکی از تلگراف‌های خود از مفهوم مشروطه «جمهوری اسلامی» را مدّ نظر داشتند و نوشتند: «ایران جمهوری اسلامی است. چه، از عهد سلف تا حال خلف، علمای هر شهری به حکومت شورش کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم را عزل فرمود.» تعریف واحد و دقیقی از مفهوم نظام مشروطه وجود نداشت. مردم خواستار تغییر و تحول بودند و این تغییر و تحول و مطلوب خود را در مفهوم «مشروطه» جستجو می‌کردند. آن چیزی که در مرحله اول مشروطیت مورد نظر مردم و علما بود عدالتخانه است. عدالتخانه نهادی است که مرجع تظلمات مردم باشد و منحصر به تهران هم نباشد. علمای و مردم متحصن در حضرت عبدالعظیم در زمان مهاجرت صغری در یکی از مواد خواست‌های خویش تأسیس این عدالتخانه را خواسته بودند و در ماده دیگر «اجرای قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه احدی». یعنی تأسیس یک نهاد قانون‌گذاری به نام قوه مقننه اصلاً مدّ نظر نبود. در دستخط دوّم مظفرالدین‌شاه این نهاد به «مجلس شورای اسلامی» تبدیل شد که هدف از آن اجرای «قوانین شرع مقدس» بود. بلافاصله تلاش برای تغییر این نام آغاز شد.

نمایندگان متحصنین در سفارت انگلیس به‌همراه یکی از اعضای بلندپایه سفارت انگلیس به‌نام گرانت‌داف به خانه مشیرالدوله صدراعظم رفتند و در آنجا قرار شد که دستخط جدیدی از شاه اخذ شود و در آن عبارت «مجلس شورای اسلامی» به «مجلس شورای ملی» تغییر یابد. توجه کنیم که هدایت متحصنین در سفارت انگلیس با دیوان‌سالاران غرب‌گرا و کمپرادورها بود و هدف تحرکات ایشان سلب اقتداری است که علما در جریان تحصن حضرت عبدالعظیم کسب کرده بودند.

عامل دیگری که در بررسی انقلاب مشروطه باید همراه مدّ نظر باشد و به هیچ وجه نمی‌توان تأثیر بزرگ آن را نادیده گرفت، نقش کانون‌های دسیسه‌گر استعماری است. عناصری در میان تمامی گروه‌های مشروطه‌خواه حضور دارند که به‌وسیله انجمن‌های سری هدایت می‌شدند و عملکرد آن‌ها در جهت انتقال قدرت به دیوان‌سالاران غرب‌گرا و کمپرادورها بود. امروزه ما بر اساس اسناد می‌توانیم درباره این انجمن‌های سری در مقایسه با تاریخنگاری گذشته شناخت بالنسبه جامع‌تری داشته باشیم. مهم‌ترین این انجمن‌های سری سازمان ماسونی بیداری ایران است. اعضای این شبکه‌های مخفی از طریق اقداماتی چون به دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری، ترور سید عبدالله بهبهانی، اقدامات زننده و توهین‌آمیز علیه آخوند خراسانی، ترور و حذف رجال سیاسی سالم، تشکیل کمیته مجازات و اقدامات مشابه دیگر بتدریج راه را برای تحقق آرمان‌های خود هموار کردند. این آرمان‌ها در نهایت در دیکتاتوری رضا خان تجلی یافت. اندیشه دیکتاتوری مصلح، که بنیان نظری صعود سلطنت پهلوی را تشکیل داد، نه تنها از بدو انقلاب مشروطه بلکه از آغاز تکوین طبقه جدیدی به‌نام دیوان‌سالاران غرب‌گرا در دوره ناصری وجود داشت. توجه کنیم که میرزا فتحعلی آخوندزاده، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان اولیه این گروه، مروج تمرکز قدرت دولتی در ایران بود و کسب «استقلال باطنی و ظاهری سلطنت» و تبدیل آن به «تنها مرجع ملت» را گام نخست برای «سیویلیزه کردن ایران» می‌دانست.

پیرحسین‌لو: شما دلیل اصلی این ناکامی‌ها را که در جنبش‌های معاصر کشورمان، هم جنبش مشروطه و هم پس از آن، به وضوح مشهود است چه می‌بینید و به نظر شما ریشه آن به کجا بازمی‌گردد؟

شهبازی: به گمان من، در یک کلام، ریشه همه ناکامی‌های جامعه ایران در فقر اندیشه سیاسی و اجتماعی نهفته است. تا زمانی که بنیان‌های واقعی روشنفکری در ایران شکل نگیرد، یعنی گروه قابل اعتنایی از نخبگان فکری واقعاً مولد اندیشه در

عرصه‌های مختلف علوم اجتماعی در مدیریت سیاسی جامعه ما نقش مؤثر نداشته باشند، برنامه‌های اصلاحی و حرکت‌های اجتماعی همواره با ناکامی مواجه خواهد بود.

پیرحسین‌لو: با تشکر از شما به خاطر شرکت در این گفتگو.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library